

ویژه‌نامه ورود عه‌های سال ۱۴۰۱ ”هویت دانشجو“

کلمه نَسْرِيَه

نشریه بسیج دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی
دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

کلمه **دانشجو** و از جهت دیگر حامل معنای خیلی جالب توجه و مهمی است. دانشجو یعنی جوان طالب علمی که **آینده در دست اوست**. این خصوصیات، در کلمه **دانشجو** هست. دانشجو، یعنی **جوان**؛ چون دانشجویی، قهرامربوط به دوران جوانی است. **طالب علم بودن** و جستجو و از دانش هم در کلمه **دانشجو** هست. چون فرض این است که آینده‌ی کشور، به سمت **اداره‌ی علمی** کشور پیش می‌رود دیگر؛ یعنی به سمت اداره‌ی عالمانه و منطبق بر وازین دانش پیش می‌رود، و هر کشور و هر جامعه‌ی ای که علم و فهم و محاسبه‌ی دقیق، در همه‌ی شؤون آن دخالت داشته باشد، وضعیتش بهتر است. بنابراین دانشجو یعنی کسی که ناظر به آینده، و متعلق به آینده است؛ آینده هم متعلق به اوست. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶/۱۱/۱۱

صاحب امتیاز:

دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی
دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

مدیر مسئول و سردبیر:

محمد حسین حسین‌پور، سجاد فریاد

هیئت تحریریه:

میثم بال‌زده، نوید سردار
محمد حسین حسین‌پور، فائزه رحیمی‌نژاد

کلمه

نَسْرَیَه





بسم الله...

نبرد بامرگ

میثم بال زده؛ دانش جوی رشته فلسفه

«دانش گاه اجتماعی از پژوهش گران و دانش جویان است که به کار جست و جوی حقیقت می پردازند.»
۱. **نهاد علم در امروز ایران وضع مطلوبی ندارد.** البته افول نهاد علم تنها مختص به ایران نیست و در دیگر کشورهای نیز، وضع چندان امیدوارکننده نیست. با این حال، وضع آن در ایران، بغرنج تر و ناامیدکننده تر است. بی راه نیست اگر نهاد علم را در حال حاضر در وضعیت «اغما» بدانیم. اغمایی که بامرگ، فاصله چندانی ندارد. جدا افتادگی از جامعه، سیاست زدایی، سلطه بروکراسی بر روح آن، بی هویتی و بی معنایی تنها بخشی از مشکلاتی است که نهاد علم با آن دست و پنجه نرم می کند. به عبارت دیگر، نهاد علم امروز در وضعیت «اغما» قرار دارد چرا که وظیفه و هدف اصلی خود را فراموش کرده و از آن دور شده؛ جست و جوی حقیقت.

۲. **دانش گاه. و به طور کلی نهاد علم. امروز مکانی بی معناست و هویتی ندارد.** هویتی ندارد چرا که موضعی ندارد و طبعاً شخصیتی، که شخصیت در موضع به وجود می آید و بی معناست، چرا که غایتی را نیز دنبال نمی کند. زمانی که موضعی نباشد، غایتی شکل نمی گیرد و طبعاً مسیری هم وجود نخواهد داشت، و چگونه جایی که بی مسیر است، می تواند به جست و جوی حقیقت پردازد؟ بی موضعی دانشگاه، ماحصل دوری و جدا افتادگی از جامعه و بطن اتفاقاتی است که در آن و بالطبع در کشور می افتد. ماحصل سیاست زدایی است و در پاره ای اوقات، سیاست زدگی. که خود نتیجه منطقی سیاست زدایی است. لذا عقیم است و آن چه که عقیم است، چگونه می تواند به دنبال حقیقتی باشد و آن را کشف کند و به ظهور برساند؟

۳. **موضع حرف است و ادبیات.** موضع کلمه است. موضع نقطه ای است که در آن کلمه متولد می شود. حقیقت در کلمه است و برای یافتن آن، باید کلمه متولد شود. کلمه حقیقت را عیان می کند و حقیقت علم می سازد و علم در موضع است که شکل می گیرد. تمامی فیلسوفان، دانش مندان، حکما و علمای بزرگ تاریخ که حرفی زده اند و حقیقتی را عیان کرده اند و علمی تولید کرده اند، موضعی داشته اند و موضع آنان را به خلق و نگارش فرا خوانده است. اگر موضعی نبود، طبعاً حرفی نیز زده نمی شد و کلمه ای متولد نمی شد و حقیقتی نیز پدیدار نمی گشت. شرط نخست جست و جوی حقیقت موضع است و نهاد علمی که موضع نداشته باشد، عقیم است و مرگ، سرنوشت محتوم اوست.

۴. **دانش جویی ساحت جست و جوگری حقیقت است و دانش گاه مساحت آن.** دانش جویی مساحت معنایی دهد و دانش گاه به معنادهنده اش، موضع را. دانش جوی بی موضع، بی هویت است و بی هویتی، آفت اجتماع دانش جویی امروز ما. دانش گاه بی موضع، دانش جوی بی هویت می کند و دانش جوی بی هویت، دانش گاه را بی معنا! هر دو سمت رابطه علت و معلول یک دیگرند و برهم اثر می گذارند و از هم اثر می گیرند و این تسلسل باطل تا ابد ادامه دارد.

۵. **میان دانش گاه و دانش جوی ارتباط دو طرفه برقرار است و این دو علت و معلول یک دیگرند.** این یعنی «اغما» می تواند به پایان برسد و به مرگ منتهی نشود، اگر یک سوی این رابطه بتواند از «تسلیم شدن» بگریزد و از «عادت» برون رود. خروج از عادت مستلزم خودآگاهی است و قدم اول خودآگاهی، علم به نقطه ای که در آن ایستاده ایم. نقطه «دانش جویی» نقطه «جست و جوی حقیقت» است و هر چیزی غیر از آن، دانش جوی را از «دانش جوی بودن» خارج می کند. پس در وهله اول، دانش جوی برای «دانش جوی بودن» باید در پی یافتن «حقیقت» باشد و نه چیز دیگر، و در وهله دوم، باید «اجتماع» تشکیل داد، باید «دانش جوی» ما هودانش جوی»ی جمعی تشکیل گردد، تا این زمستان به پایان رسد، که بایک شاخه گل، بهاری نمی آید. اگر به «دانش گاه» آمده اید، یا به عبارت درست تر، اگر قصد دارید که به دانش گاه آمده باشید، به خاطر داشته باشید که همان طور که در آغاز نیز ذکر شد. «دانش گاه اجتماعی از پژوهش گران و دانش جویان است که به کار جست و جوی حقیقت می پردازند.» پس تصمیم بگیرید که «دانش جوی» باشید و در پی حقیقت، موضع داشته باشید و در طلب کلمه، سیاسی. و نه سیاست زده. باشید و موضع بخواهید، «جمع» شوید و «مقاومت» کنید و «دانش گاه» بسازید، باشد که این نبرد به پیروزی رسد و این زمستان نیز به سر آید...

محمد حسین حسین پور؛ دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی

جهان معاصر چگونه جهانی است؟

واقعیت این است که نظام سازوکارهای جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، «انسانی مصرف‌کننده» می‌طلبد. از انسان‌ها تا کشورها همه زمانی برای جهان معاصر معنا دار می‌شوند که از تولیدات آن مصرف کنند. این تولیدات شامل اندیشه‌ها و محتواهای گیج و پوچ اینستاگرامی و توئیتری است تا فست و فود و سبک زندگی آمریکایی و اروپایی و... ما ذیل ایده آمریکایی از زندگی در حال مصرف و لذت از غارت منابع عمومی بشری توسط سرمایه داران جهانی از طبیعت و محیط زیست و عقل و فطرت بشری هستیم. به همین سبب برای طبقه مستضعف امروز تولید معنای خود را از دست داده و زندگی فقط و فقط مصرف برای زنده ماندن یا بیشتر لذت بردن معنا شده است. این واقعیت جهان معاصر کنونی است. این واقعیت تمامی ساحات زندگی ما را تحت شعاع قرار داده و در حال بازتولید خویش در دیگر ساحات زندگی ماست. مصرف و لذت نماد غرب جدید است. ما امروز پس از جنگ‌های ایران و روس دیگر ردپایی از غرب آن روزگار نمی‌بینیم. اکنون غرب در میان ماست؛ استارتاپ، دنیای دیجیتال، متاورس، بیت‌کوین، وی‌اودی‌ها و اساساً «اندیشه مبتنی بر فناوری نوین» غرب جدیدی را برای ما نمایان کرده است که گویا ما نیز چندان خود را جدای از آن تعریف نکرده‌ایم.

ما کیستیم؟ چیسیتیم؟

ما در نقطه ثقل غرب آسیا کشوری هستیم به نام ایران که به بلندای تاریخ، می‌توان برای آن فرهنگ و سیاست روایت کرد. از اقتدار دوره هخامنشی و انسجام دولت صفوی تا فلسفه و عرفان و حکمت ایرانی و اسلامی که رگه‌های تمامی فراز و فرودهای سیاست و فرهنگ ایرانی را در این تاریخ یافت. اما ما به عنوان ایران اسلامی یک نقطه از تاریخ مان درنگ کردیم و آن جنگ‌های ایران و روس بود. پس از جنگ‌های ایران و روس خود را مبهوت غرب پیش‌رفته آن روزگار دیدیم و آغاز کردیم به بازسازی خویش. مدارس جدید تأسیس کردیم. ارتش را سازمانی دوباره دادیم. دانشجوی به فرنگ ارسال کردیم. نظام پادشاهی را مشروط کردیم و شکست خوردیم. در هر صورت ما تلاش کردیم تا مانند غرب توسعه پیدا کنیم و راه پیشرفت آنان را بجویم، اما امروز آن چه می‌بینیم محصول دو بیست سال خیال پردازی و تلاش‌های صادقانه و غیر صادقانه هزاران سیاست‌مدار و فرهنگ‌شناس و متفکر و فیلسوف و دانشمندی بوده است که از دریچه‌های گوناگون پس از جنگ‌های ایران و روس بوده است. در دوره جمهوری اسلامی نیز پرسش بسیاری از سیاستمداران و دانشمندان و متفکران همان پرسش عباس میرزا در آن دوره بوده است. تفاوت اکنون با نیم قرن گذشته این بوده است که ایرانیان معاصر با تمام فراز و فرودها به ایده‌های اجمالی برای ایران تحت عنوان «مقامت» رسیده‌اند. ایده مقاومت در نیم قرن گذشته توانسته است استقلال و آزادی ملی ایرانیان را تضمین کند و به آن‌ها حیات سیاسی و اجتماعی فراهم آورد. اما هنوز اکنون با چالش عدالت مواجه است. عدالت برای مادر بند توسعه و بروکراسی غربی به عنوان حلقه گم‌شده‌ای باقی مانده است. ما ملتی در جستجوی عدالت هستیم. دانشگاه رانیز ملجائی برای تفکر و تعامل پیرامون و حول عدالت می‌دانیم.

از کجا شروع کنیم؟

از دوره دانشجویی شروع کنیم. خود را دانشجوی عدالت بدانیم. برای دانشجوی عدالت بودن، باید بیش و پیش از هر امری دانشجوی حقیقت بود. در دل فهم از حقیقت واقعیت را می‌توان دید و طلب کرد. حقیقت این است که انسان دوره معاصر وضعیت بسیار استثنایی را از سر می‌گذارند. باید به این وضعیت استثنایی فکر کرد. ایران معاصر نیز در بند این وضعیت استثنایی جهان و انسان معاصر است. دوره دانشجویی دوره غلبه بر هیجانات کوراست و در مقابل دوره جست و جوی حقایق جهان و ایران اسلامی است.

باید دقت کرد کورسوی دانش منتهی به عدالت در ساز و کار رسمی دانشگاه یافته نمی‌شود. دانشگاه ورود شما به درون خویش را خیر مقدم می‌گوید، ولی برنامه‌ای برای وارد کردن شما در فهم حقیقت و جستجوی مسیر متعالی ایران ندارد و این یک واقعیت تلخ است.



باید آینده خویش و ایران اسلامی را در خارج از سازوکارهای رسمی دانشگاه بجوید و شما پیشران مسائل دانشگاه و کلاس‌های درسی باشید. از همین امروز که روز ورود شما به دانشگاه است پناه‌گاه‌های علمی و سیاسی و فرهنگی برای خویش بجوید تا آن جا بارور شوید. ایران اسلامی نیازمند جستجوگرانی از جنس حقیقت است که به آینده فرهنگ و سیاست ایران بیندیشند و به ایده‌ای مشخص برسند. حول آن ایده نیروی مردمی سازمان دهی کنند و مدام در حال تولید فکر و اندیشه برای فرهنگ و سیاست باشند.

گرداب دانشگاه...

نوید سرادار؛ فارغ التحصیل تاریخ

دانشگاه یک مرحله است. نه اول دنیا است و نه آخر دنیا. تنها یک پله است که چشم بر هم گذاشته نگذاشته تمام می‌شود! نه باید در کیف اولش ماند و نه در غم آخرش. آنچه که به این کالبد بی‌جان روح میدمدنه کلاس است و نه استاد. اینها در نهایت شاید بتوانند نقش ادویه و رنگ مصنوعی کار را بازی کنند. بدون هیچ اغراقی باید گفت روح این جسم بی‌جان تنها خود خود دانشجو است. و این دمیدن روح را باید جدی گرفت که اگر دست دست شود شیب تند ترم‌های میانی آدم را با خودش می‌برد و کاری هم از دست بر نمی‌آید. حال این دانشجوی بنده خدا باید چه کند که طلایی‌ترین لحظات عمرش در یک قبرستان به سر نشود؟! این سؤال دقیقاً همان قدم اول برای جانبخشی به دانشگاه است. البته طبعاً نقشه راه برای همگان یکسان نیست اما قانون کلی آن یکی است؛ و آن اینکه: قواعد را به هم بریزید. مادامی که بخواهید صبح به صبح آمده و محوطه دانشگاه و دانشکده را تا خود کلاس متراکنید و بعد از چند کلاس راهی کارهای روزمره قبل از دانشگاهتان شوید، باید از خود پرسید که دانش‌آموز بودن‌تان با حال امروزتان چه توفیری دارد؟ (که البته در این مجازی بازار ممکن است روزمره‌گیتان به گونهای دیگر باشد.)

به هر حیث، دانشگاه دانسته یا ندانسته یک سیر مشخص برای دانشجو چیده است، یک گرداب که همگان اول کار درون آن انداخته می‌شوند. آنان که زودتر متوجه شوند و بتوانند خودشان را از این گرداب بالا بکشند میتوانند نقاشی سیاه و سفید دانشگاه را رنگی ببینند! ایراد بزرگ گرداب مذکور این است که آدمیزاد خودش هم متوجه نمی‌شود که در حال غرق شدن است. بی‌تفاوتی نسبت به دنیای اطراف یکی از آن سنج‌های فهم برای غرق نشدن است. این سنج از آن نوع عمومی است که همه به طور تضمینی می‌توانند از آن برای فهمیدن مرده یا زنده بودن خود استفاده کنند. قصد بر زیاده‌گویی نیست. تنها، نیت بردادن تذکری بود که بخواهید یا نخواهید خودتان به آن میرسید. فرقتش این است که آن روز، حسرت ایام رد شده را بخورید یا خدا را از این چند صباح دانشگاه رفتن شکر کنید. «قواعد را به هم بریزید» یک جمله برای ساختن دانشگاه است و نه طغیان علیه آن. چرا که آن چه در حال حاضر موجود است دانش‌گاه نیست و دانش‌گاه است. پس صرفاً و صرفاً به آن دل نبندید و در صدد قواعد تازه باشید.

نتیجه صفر صفر

فائزه رحیمی نژاد؛ دانشجوی کارشناسی مترجمی عربی

هر روز یک چیز جدید، یک روحیه، یک امید، یک امتیاز، ولی یک مشکلی راست میومد میزد وسط همه چی که فقط اشک من باهام همراه بود، تلاطم روحی ام مخدوش می شد و من متاثر از رنگ های خوب و آلوده آن روزها به این سو و آن سو می رفتم به مرحله ای رسیدم که با هیچ چیزی به نتیجه نمی رسیدم هیچ کس چیزی را کامل نمی دانست فقط جزئی از چیزی را که درک کرده بود را به من منتقل می کرد دریایی از امواج منفی و مثبت به من منتقل شده بود که خروجی صفری داشتند از دست روی دست گذاشتن روی خوشی نداشتم ولی فقط می شنیدم و مرتکب جرمی نمی شدم قبولی توی دانشگاه برایم لذت داشت با آدم ها و سطح توقعات افکار جدید صحبت های بچه ها و سطح توقعات شان باعث شده بود مطابق میل آنها رفتار کنم مثلاً؛ خودم رو مثل خودشون شیک و باکلاس نشون بدم، با همه بپریم، به همه محل بدم که به ضرر من موموم شد. بعد با خودم اتمام حجت کردم که ببین، تو یک دانشجویی! یعنی چی؟

یعنی جوینده دانش.

یعنی چی؟

یعنی دانش راست و درست.

با خودم گفتم تا امروز با هر باور خوب و بدی که بزرگ شدی مشکلی نداره چون به سنی رسیدی که جوابی برای سوالات و رفتارهای اشتباهت داشته باشی و حتی آنها رو اصلاح کنی؛ حساس ترین لحظات عمر که باید مراقب باشی و از خودت در برابر حاشیه ها مراقبت کنی، چرا که این حاشیه ها به خودت، جامعه و اطرفیانت لطمه میزنه. ذهنت رو درگیر کن با سوالات، شبهه ها و دغدغه ها؛ چون دانستن حق، برای تو واجبیه همه چیز با فکر کردن حل نمیشه؛ اگه با فکر کردن حل میشد همه بدی ها را میشد پیش بینی کرد و دنیا گلستان میشد. فهمیدن خیلی چیزها توی از دست دادن شان هست، به همین راحتی؛ زندگی اینگونه زیباست. متقاعد شدی؟؟! مسلماً این قسمت گول زننده ماجراست، تا قبل دانشگاه خیلی چیزها رو می شنیدی ولی اینجا به عینه می بینی؛ حساس ترین سن که میل و رغبت به تفریح و مادیات در حال اوج گرفته، راحت طلبی خواهان بالایی داره، افرادی که ادعای دانستن دارند فضای مسموم ذهنی خودشان را بذریابی می کنند. آیا دانشجو به سمت فهمیدن می رود؟

آیا هویت خودش رو شکل می دهد؟

از آنجایی که میل به کمال گرایی و زیاده خواهی داریم، مسلماً افراد زیادی خواهان به کارگرفتن بقیه برای رسیدن به اهدافشان هستند. درست در این موقعیت از دانشجو استفاده می کنند، از هویت و فرم خام و شکل نیافته یک دانشجو؛ مجموعه افکار شخصیت که در راستای رشد محقق می شوند مبین هویت دانشجو هستند. دانشجو با روحیه پرسشگری به سمت جلو حرکت می کند. هر موقعیتی برای فهمیدن غنیمت است و مغز یک دانشجو مهمترین ابزارش است که منفعل بودنش به منزله باخت است. اگر همه چیز به آسانی بود که مدت ها بر اساس نیاز و دغدغه ذهن دانشجو و این همه برنامه ریزی نمیشد این همه ایده کار برای دانشجو که جامعه هدف است در نظر گرفته نمی شد. خب توی جامعه ای که اینهمه متفکر روی مغز دانشجو کار می کند دانشجو چرا فکر کند؟؟ در حد وسع خودش به برطرف شدن نیازهایش کمک کند کافیه. تو به عنوان مخلوقی هدفمند باید به دنبال هدف و از همه چیز باخبر باشی. اصلش اینه که همه چیز از تو و درون تو شروع می شود. یک دست صدا ندارد ولی به اندازه همان یک دست برای خودت مفید باش و از خودت شروع کن. اگر تو را یآوری نیست تنها کسی باش که به خودت کمک می کنی. ادامه بده، حتی اگر قربانی باشی؛ بعد از رنج ها ارزش آن را خواهی فهمید.

مثل عاشورا.